

رسول هادی زاده*

افسانه و حقیقت «بوی جوی مولیان»

در میان آثار بازمانده رودکی می‌توان گفت که قصیده شاعر با مطلع «بوی جوی مولیان آید همی / یاد یار مهربان آید همی» شهرت و اشتهار خاصی دارد. تقریباً در همه مآخذ ادبی و تاریخی، از این قصیده و علت انشای آن نقلها و روایتهای مختلفی آورده‌اند. امروز هم در وطن شاعر - در تاجیکستان این قصیده از معروفترین و محبوبترین شعرهایی است که آن را خرد و کلان از بر می‌دانند و به نوعی هم می‌توان گفت که این شعر در دیار تاجیکان، شناسنامه شاعر است.

شهرت قصیده «بوی جوی مولیان» از قرن ۱۲ میلادی (۶ هجری) شروع شده و این شهرت موقوف به کتاب نظامی عروضی سمرقندی، «چهار مقاله» است که در حدود سال ۵۵۰ هجری / ۱۱۵۶ میلادی، یعنی تقریباً پس از دو بیست و بیست سال پس از درگذشت رودکی) تألیف شده است. نظامی عروضی در باره رودکی شرح مختصری بدین مضمون ذکر می‌کند: «آن اقبال که رودکی در آل سامان دید، به بدیهه گفتن و زود شعری، کس ندیده است» و حکایتی در سبب انشای قصیده «بوی جوی مولیان» نقل می‌کند:

«آورده‌اند که نصر بن احمد که واسطه عقد آل سامان بود... زمستان به دارالملک بخارا می‌گذراند و تابستان به سمرقند رفتی یا به شهری از شهرهای خراسان، مگر یک سال نوبت هری بود. به فصل بهار به بادغیس بود که بادغیس

* رئیس بنیاد رودکی.

خرمترین چراخوارهای خراسان و عراق است... چون ستوران بهار نیکو بخوردند ... و شایسته میدان و حرب شدند، نصرین احمد رو به هری نهاد و به در شهر به مرغ سپید فرود آمد و لشکرگاه بزد. و بهارگاه بود و شمال روان شد و میوه‌های مالن و کروخ در رسید که امثال آن در بسیار جاها بدست نشود... و چون مهرگان درآمد و عصیر در رسید... انصاف از نعیم جوانی بستند و داد از عنفوان شباب بدادند. مهرگان دیر در کشید و سرما قوت نکرد و انگور در غایت شیرینی رسید و در سواد هری صد و بیست لون انگور یافته شود هر یک از دیگری لطیف‌تر و لذیذتر... زمستان آن جا مقام کردند ... چون بهار درآمد اسبان به بادغیس فرستادند ... و چون تابستان درآمد، میوه‌ها در رسید. امیر نصرین احمد گفت: تابستان کجا رویم که از این خوشتر مقامگاه نباشد، مهرگان برویم. و چون مهرگان درآمد، گفت مهرگان هری بخوریم و برویم. همچنین فصلی به فصلی همی انداخت، تا چهار سال بر این برآمد... و درباریان همه ملول گشتند و آرزوی خان و مان برخاست... پس سران لشکر و مهتران ملک به نزدیک استاد ابو عبدالله الرودکی رفتند و از ندمای پادشاه هیچ کس محتشم‌تر و مقبول‌قول‌تر از او نبود. گفتند پنج هزار دینار تو را خدمت کنیم، اگر صنعتی بکنی که پادشاه از این خاک حرکت کند که دل‌های ما آرزوی فرزند همی‌برد و جان ما از اشتیاق بخارا همی‌برآید. رودکی قبول کرد که نبض امیر بگرفته بود و مزاج او بشناخته. دانست که به نثر با او در نگیرد، روی به نظم آورد و قصیده‌ای بگفت و به وقتی که امیر صبح کرده بود، درآمد و به جای خویش بنشست و چون مطربان فرو داشتند، او چنگ برگرفت و در پرده عشاق این قصیده آغاز کرد:

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی

پس فروتر شود و گوید:

ریگ آموی و درشتی راه او	زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست	خنگ ما را تا میان آید همی
ای بخارا شاد باش و دیر زی	میرزی تو شادمان آید همی
میر ماه است و بخارا آسمان	ماه سوی آسمان آید همی
میر سرو است و بخارا بوستان	سرو سوی بوستان آید همی

چون رودکی بدین بیت رسید، امیر چنان منفعّل گشت که از تخت فرود آمد و بی موزه پای در رکاب خنگ نوبتی آورد و رو به بخارا نهاد، چنانکه رانین و موزه تا دو فرسنگ در پی امیر بردند به بروته و آنجا در پای کرد و عنان تا بخارا هیچ باز نگرفت ... والحق ... هنوز این قصیده را کسی جواب نگفته است ... و از عذب گوین و لطیف طبعان عجم یکی امیر الشعرا معزی بود که (در جواب این قصیده) چند بیت بگفت که یک بیت از آنها این است:

رستم از مازندران آید همی	زین ملک از اصفهان آید همی
--------------------------	---------------------------

همه خردمندان دانند که میان این سخن و آن سخن چه تفاوت است و که تواند گفتن بدین عذبی که در مدح همی گوید در این قصیده:

آفرین و مدح سود آید همی	گر به گنج اندر زیان آید همی
-------------------------	-----------------------------

و هر استادی که او را در علم شعر تبخّری است چون اندکی تفکر کند، داند که من در این مصیّبم، والسلام»^۱

این حکایت نظامی عروضی هر چند به ماخذی اساس نیافته است، اما در نظر اول خیلی معتمد می‌نماید و اکثر مؤلفان تذکره‌های بعدی که از احوال و آثار رودکی گزارشی داده‌اند، از این حکایت با اندکی تغییرات نقلی آورده‌اند. از جمله حمدلله

مستوفی در «تاریخ گزیده» (سال تألیف ۷۳۰ هجری/۱۳۳۰ میلادی) آورده است: «(امیر نصر) بعد از مدتی به تماشای هرات رفت، در نظرش خوش آمد. آن جا فرو کشید، امیران او را هوای زن و بچه بود. امیر نصر نه عزم بخارا کردی و نه امیران را دستوری دادی که به خانه روند، یا زن و بچه به هرات آورند ... هرچند به مقربان حضرت وسیلت می‌جستند، فایده نبود، تا رودکی را پذیرفت‌ها کردند و این ابیات در صفت خوشی بخارا و تهییج امیر نصر به عزیمت آن جا بخواند، بیت

باد جوی مولیان آید همی بوی یار مهربان آید همی...

امیر نصر را پس از آن آرام نماند که ابیات تمام خواند، روان شد چنان که بی‌موزه بر نشست و رودکی به این ابیات از انعام امیر غنی شد.^۲ دولت‌شاه سمرقندی این حکایت را از تاریخ گزیده حمدالله مستوفی نقل نموده است.^۳ عبدالرحمن جامی در «بهارستان»، ضمن شرح حال رودکی آورده است: «و در بعضی تواریخ چنان مذکور است که نصر بن احمد از بخارا به مرو شاه‌جهان نزول فرموده بود و مدت مکث وی آن جا متمادی شده، ارکان دولت را خاطر به بخارا و قصور و بساتین آن می‌کشید. از رودکی چیزی بسیار تقبل کردند تا بیتی چند مشوق و مرغب وی به بخارا گوید و در محلی مناسب بر آهنگ عود بر آن ترنم کند. در سحری که پادشاه صبحی کرده بود، این ابیات را بر آهنگ عود ساز کرد و بخواند، غزل:

بادجوی مولیان آید همی بوی یارمهربان آید همی

چنان در نفس وی تأثیر کرد که با شقه خاص و کفش سوار شد و یک منزل برفت. و در بعضی تواریخ این حکایت را به سلطان سنجر و معزی نسبت کرده‌اند والله اعلم».^۴

چنان که می‌بینیم جامی همانا از حکایت نظامی عروضی بی‌خبر بوده است

که حکایت انشای «بوی جوی مولیان» را با مضمون متفاوت از «چهار مقاله» آورده است.

محققان و پژوهندگان احوال و آثار رودکی از قرن ۱۹م. تا امروز حکایت «چهار مقاله» را بی‌چون و چرا و بدون شبهه‌ای قبول کرده‌اند و در نتیجه کار به جایی رسید که در داستان و نمایشنامه‌هایی که در تاجیکستان به مناسبت جشنهای ۱۱۰۰ و ۱۱۵۰ سالگی ابو عبدالله رودکی نوشته شد، این حکایت همچون حقیقت تاریخی تصویر و به اهل جامعه تقدیم گردید. در این راه گام نخست را ادیب و نویسنده معروف، شادروان ساتم الغزاده گذاشته بود. در نمایشنامه و فیلمنامه‌ای که با نام «سرنوشت شاعر» تألیف شده بود، حکایت «چهار مقاله» نظامی عروضی از وقایع اساسی تاریخی قلمداد شده است.

نگارنده نیز سال ۱۹۵۸ داستانی به نام «بوی جوی مولیان»، بر اساس روایت نظامی عروضی در «چهار مقاله» نوشته بودم. اما هدف بنده نشان دادن بزرگی رودکی در واقعه هرات بود که شعر او بالاتر از فرمان و دستورهای امیران جایگاه داشت.^۵ در برخی از مقاله‌هایی که سالهای اخیر در رودکی شناسی به چاپ رسید، در تشکیک اصالت وقایع هرات اندیشه‌هایی به نظر می‌رسید. شادروان سعید نفیسی که این حکایت را از «چهار مقاله» مفصل نقل نموده است، در کتاب خود نوشته بود: «اما در اصل این داستان و رفتن نصر بن احمد به بادغیس (هرات!) و چهار سال ماندن وی در آن جا به اندازه‌ای که درباریانش دلگیر شده، رودکی را به سرودن این اشعار برانگیخته باشند، تردید دارم، زیرا که در تاریخ چنین سفری به یاد نیست که مدتی دراز کشیده باشد، برای نصر بن احمد ذکر نکرده‌اند»^۶ اما با این همه، سعید نفیسی معتقد بود که این قصیده به نام نصر بن احمد انشا شده و امیرشاید در سفر دیگری بوده است.

در چند سال اخیر که این جانب به تهیه متن نو اشعار رودکی مشغول بودم، قصیده «بوی جوی مولیان» را بارها می‌خواندم و هر بار گمانم قویتر می‌شد که این شعر با واقعه سفر نصر بن احمد سامانی ارتباطی ندارد. زیرا که از تاریخ‌نامه‌ها بر می‌آید که نصر بن احمد هیچ‌گاه در هرات نبوده است. از سالنامه وقایع سلطنت نصر بن احمد که سعید نفیسی از کتاب ابن اثیر و «زین الاخبار» گردیزی ترتیب داده است، ذکری نرفته است که نصر بن احمد به هرات سفر کرده و مدتی در آن جا اقامت داشته باشد.

در تفصیل وقایع سال ۳۱۷ هجری (۹۲۹-۹۳۰ میلادی) از جمله آمده است: «و منصور و ابراهیم برادران یحیی از نصر امان خواستند و چون نصر نزدیک هری رسید و قراتگین و یحیی بدان جا بودند، از هرات به بلخ شدند... و نصر بن احمد به سال ۳۲۰ هجری (۹۳۲ میلادی) به نیشابور شد و کس نزد قراتگین فرستاد و ولایت بلخ بدو داد و یحیی را زنهار داد و وی نزد او شد و فتنه از میان برخاست.»^۷ چنان که از این اخبار بر می‌آید، نصر بن احمد باری نزدیک هرات بوده و حتی به شهر نه درآمده است.

از آنچه دیدیم و گفتیم نتیجه این است که حکایت نظامی عروضی افسانه‌ای است که او شاید خود از دیگران شنیده است. سعید نفیسی که در سستی دلیل این داستان چند اسناد آورده است، با این همه، در خلاصه چنین می‌گوید: «پس یگانه چیزی که می‌توان از این داستان پذیرفت، این است که وقتی نصر بن احمد از بخارا بیرون رفته و درباریانش رودکی را برانگیخته‌اند، با این اشعار کاری بکند که زودتر به پایتخت برگردد. و این نکته از بیان رودکی در این اشعار کاملاً برمی‌آید و دیگر حاجت بدین شاخ و برگها و پیرایه‌ها نیست.»^۸

این فکر خیلی قاطع سعید نفیسی را که گویا حاجت به برگها و پیرایه‌ها نمی‌گذارد، سندی که خود او در کتاب « محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی » نقل نموده است، رد می‌کند: «و وی (یعنی نصر بن احمد) به بخارا مقام داشتن مبارک داشتی و دل وی به هیچ ولایت نه آرمیدی جز به بخارا و هر کجا که بودی گفتی: شهر ما (یعنی بخارا) چنین و چنین...»^۹

شادروان سعید نفیسی این جا به اشتباهی راه داده است. در تاریخ نرشخی این سخن از ایام امیر اسماعیل سامانی چنین نقل شده است: «در ایام وی (یعنی امیر اسماعیل سامانی) بخارا دارالملک شد. و همه امیران آل سامان حضرت خویش به بخارا داشتند و هیچ از امیران خراسان به بخارا مقام نکردند پیش از وی. و وی به بخارا مقام داشتن مبارک داشتی و دل وی به هیچ ولایت نیارمیدی جز به بخارا. و هر کجا بودی گفتی شهر ما چنین و چنین یعنی بخارا».^{۱۰}

جای شبهه نیست که این دل بستگی و محبت به دارالملک نو دولت تازه بنیاد سامانی در نهاد نصر بن احمد بود و اگر از بخارا بیرون به سفری رود، مدت سفر دیر نمی‌کشید و بی‌ترغیب و تهییج کسی در مدت معین به بخارا باز می‌گشت. و اگر فرض کنیم که سفری پیش آید، او بخارا را بی‌حفاظت نمی‌گذاشت و از مقربان نزدیک و معتمد خود ناظری را به حفاظت بخارا برمی‌گزید. در تأیید این فکر از تاریخ نرشخی چنین نقلی را این جا اقتباس می‌کنیم:

«حکایت. به تاریخ سال (سیصد و) سیزدهم امیر سعید از بخارا به نیشابور رفت و به بخارا خلیفه‌ای ماند. یکی از توابع خویش را نام او ابوالعباس احمد بن یحیی بن اسد السامانی».^{۱۱}

گذشته از این، نصر بن احمد در سفرهای خود همیشه پاسبانان و نگهبانان

مخصوصی داشت که جای اقامت او را خوب پاسداری می‌کردند تا آسیبی به وی نرسد. مرگ پرفاجعه پدرش احمد بن اسماعیل سامانی برای او درس تلخ فراموش نشدنی بود که شرح این واقعه در «تاریخ نرشخی» چنین آمده است:

«رسم آن بود که (احمد بن اسماعیل سامانی) یکی شیر داشتی، هر شبی بر در آن خانه که وی خفتی به زنجیر بر بستندی تا هر که خواستی که بر این خانه درآید آن شیر وی را هلاک کردی. آن شب چون دلتنگ بود، خاصگان همه دل مشغول بودند. فراموش کردند آوردن شیر را. او بخت. جماعتی از غلامان امیر در آمدند و سرش را ببریدند، در پنجشنبه یازدهم جمادی‌الآخر در سال سیصد و یک از هجرت».^{۱۲}

این همه اسناد تاریخی به طرز قاطع اثبات می‌کنند که قصیده «بوی جوی مولیان» با نام نصر بن احمد یا با واقعه ترغیب رودکی نصر را به بازگشتن به بخارا، ارتباطی ندارد و حکایت نظامی عروضی افسانه است و بس. پس سؤالی پیش می‌آید که این قصیده در کجا انشا شده و ممدوح او کیست؟ ما برخی دلایل و قرائن در این زمینه داریم. ابتدا از چند بیت قصیده پیری رودکی شروع می‌کنیم.

رودکی در آن جا که از بزرگی و نعمت روزگار گذشته‌اش یاد می‌کند،

می‌گوید:

کرا بزرگی و نعمت زین و آن بودی ورا بزرگی و نعمت ز آل سامان بود
 بداد میر خراسانش چهل هزار درم در او فزونی یک پنج میر ماکان بود^{۱۳}
 در اینجا مراد از میر خراسان امیر نصر بن احمد است. میر ماکان یکی از والیان امیر نصر سامانی بوده است. در زمان سامانیان حکمران دولت را «امیر» می‌گفتند و در کنار این لقب رسمی امیران سامانی را در شعر و نوشته‌های غیر رسمی به عنوانهای «پادشاه، خسرو، خداوند، میر» و از این قبیل خطاب می‌کردند. والیان

مضافات و همچنین مقربان دربار را با عنوان «میر» ملقب می‌کردند چنان که در قصیده «مادر می» آمده‌است:

یک صف میران و بلعمی بنشسته یک صف حران و پیر صالح دهقان
خسرو بر تخت پیشگاه نشسته شاه ملوک جهان امیر خراسان^{۱۴}

در ابیاتی که از قصیده پیری آوردیم رودکی صریحاً گفته است که «میر» خراسان که نصر بن احمد منظور است به شاعر چهل هزار درم انعام نموده و میر ماکان همزمان به انعام امیر پنج یک، یعنی هشت هزار درم افزوده است. از آهنگ شعر بر می‌آید که تحفه مالی میر خراسان و میر ماکان در یک زمان و در یک مکان به رودکی رسیده است اکنون ببینیم که آیا این واقعه به رودکی انعام گردیدن چل هزار درم میر خراسان، یعنی امیر نصر بن احمد و به این انعام هشت هزار درم افزودن میر ماکان در کدام تاریخ رخ داده است. به این مقصد معین باید کرد که میر ماکان که بود و به امیر نصر بن احمد و رودکی چه مناسبتی داشت.

نام میرماکان بن کاکي در کتب تواریخ واقعه‌های عصر سامانیان بارها به نظر می‌رسد. این شخص توانا و جنگاور و هنگامه جوی در سیستان و کرمان و خوارزم در کسشمکش و مبارزه‌های والیان این ملکها گاهها به یکی و گاه با دیگری می‌پیوست و از جانب آنها جنگ و پرخاش می‌نمود. از جمله در چند وقایع در جانب امیر نصر بن احمد در جنگ مخالفان او شرکت نموده به پیروزی سپاه امیر مساعدت کرده‌است.

در سال هجری ۳۲۲/۹۳۴ میلادی، امیر نصر بن احمد بر کرمان دست یافت بدین گونه که ابو علی محمد بن الیاس از کرمان خروج کرد و به فارس شد. ... و نصر بن احمد میر ماکان ابن کاکي را با سپاهی گران بدو فرستاد و با وی جنگ کردند و

ابن الیاس را شکست افتاد. سال ۳۲۳ هجری/۹۳۵ میلادی، در میان نصر بن احمد و وشمگیر جنگی در گرفت و ماکان که در کرمان بود، به یاری لشکر نصر برخاست، اما شکست خورد و به نیشابور برگشت و ولایت نیشابور میر ماکان بن کاکي را شد. در این جنگهای شدید نصر بن احمد میر ماکان برای امیر نصر بن احمد خدمتهای بی دریغ کرد و در عوض این به حکومت ولایت نیشابور رسید.^{۱۵} در این معرکه‌ها رودکی در رکاب نصر بن احمد بوده و همانا بیشتر در نیشابور اقامت داشته است. دو پاره شعری که امروز از شاعر در دست ماست، این گمان را قوی‌تر می‌کند. در پاره اول رودکی از رسیدنش به حوالی سرخس حکایت می‌کند:

پوپک دیدم در حوالی سرخس بانگک بر برده به ابر اندر آ
چادر کی دیدم رنگین بر او رنگ بسی گونه بر آن اندر آ^{۱۶}

اگر امروز از بخارا به نیشابور خطی بکشیم، می‌بینیم که راه ما از بالای مرو و سرخس می‌گذرد. در بیتی که همانا از قطعه‌ای باز مانده است، رودکی از راه نیشابور سخن کرده است:

در راه نیشابور دهی دیدم بس خوب انگشبه او را نه عدد بود و نه مره^{۱۷}

گمان غالب آن است که در نیشابور احمد بن نصر از غنیمتهای جنگی به رودکی به رسم تحفه چهار هزار درم تقدیم می‌دارد و والی نو نیشابور ماکان بن ماکی بن کاکو هشت هزار درم بر انعام امیر می‌افزاید. احتمال می‌رود نصر بن احمد زود به بخارا باز می‌گردد و رودکی مدتی مهمان میر ماکان می‌ماند. دیری نگذشته میر ماکان با همپائی رودکی به زیارت امیر نصر بن احمد عازم بخارا می‌شود. راه دور و دراز از بالای دشت و ریگزارهای بی‌جان و سنگلاخ می‌گذشت و در نهایت به ساحل آمو می‌رسید. اگر ساحل آمو را در راه بخارا شهر امروزه چهارجوی ترکمنستان

تصور کنیم، به نظر می‌رسد که تا بخارا چند فرسخ راه مانده بود. در واقع هم در این محل بوی جانبخش مولیان به مشام می‌رسید و باد عطر آگین جوی مولیان به سینه‌ها نفس تازه می‌رسانید. برای رودکی که سن او در حدود هفتاد و پنج بود، صحت و عافیت به بخارا و به خانه خود رسیدن، موهبت الهی بود. در همین لحظه‌های شادی و امید سطرهای قصیده شادی‌بخش از اعماق دل او بیرون آمده، به سوی بخارا بال می‌گشاید:

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی
ریگ آمو و درشتی راه او زیر پایم پرنیان آید همی

در جای عبور سواران و کاروان تاجران پهنای آمو ریگهای خشنی داشته است که زیر پا نرم و خوشگوار می‌آمده است.

آب جیحون از نشاط روی دوست خنگ ما را تا میان آید همی
رود آمو که در همه جا با عمق و گردابهایش پر خطر است، امروز از خرسندی دیدار دوست (همانا منظور میر ماکان است) از کمر اسبها بالاتر نمی‌رود. و حالا که نوید عزم میر به بخارا رسیده است، شهر باید شاد و خرم باشد.

ای بخارا شاد باش و شاد زی میر زی تو شادمان آید همی
میر ماه است و بخارا آسمان ماه سوی آسمان آید همی

و نهایت رودکی در پایان این قصیده اشاره به آن دارد که میر ماکان از گنج و خزینه خود کاسته به شاعر انعامهای سخاوتمندانه داده است، در عوض این مدح و آفرین رودکی شاید سودی به ملک والی وارد گردد:

آفرین و مدح سود آید همی گر به گنج اندر زیان آید همی^{۱۸}

شمار ابیات این قصیده در تمام مآخذی که سبب انشای آن را با سفر احمد بن نصر دور از بخارا مربوط می‌دانند، اساساً از این دایره بیرون نبوده است. فقط دولتشاه

سمرقندی در پایان اقتباس این شعر می‌گوید که «این قصیده‌ای است طویل، ایراد مجموع آن را این کتاب تحمل نیاورد».^{۱۹} به نظر چنین می‌رسد که دولت‌شاه در دست نسخه‌ای نه چندان معتمد از این شعر را داشته است، یا گفته‌ او مثل بعضی نقل و حکایت‌های او در تذکره‌اش به تقریب و تخمین بوده است.

رودکی قصیده‌هایی مثل «جوی مولیان» کوتاه و مختصری دارد که (متفاوت از «مادر می» که دارای ۱۸۸ بیت است) در حالت و وضعیتهای فوق‌العاده بدیهتاً گفته شده است و بند و بست آنها محکم و به هم سخت پیوند است. چنان که در واقعه شکست امیر در نبردی گفته است:

دل تنگ مدار ای ملک از کار خدایی
 آرام و طرب را مده از طبع جدایی
 صد بار فتاده است چنین هر ملکی را
 آخر برسیدند به هر کامروایی
 آن کس که تو را دید و تو را بیند در جنگ
 داند که تو با شیر به شمشیر در آیی
 این کار سمایی بود نه قوت انسان
 کس را نبود قوت با کار سمایی
 آنان که گرفتار شدند از سپه تو
 از بند به شمشیر تو یابند رهایی^{۲۰}

ببینید که هر بند و بیت این مدیحه با آهنگ پند و تسلیت به هم با ساختار شعر و منطق گفتار پیوند خورده که یک حرف دیگری بین آنها نمی‌گنجد. مثل همین شادی و سرور بی‌پایان از بوی وطن و دیدار یاران مهربان در چند بیت آبدار چنان خوشایند و دلپذیر آمده است که حاجتی به یک حرف زائد نیست.

اطاعت ماکان بن کاکي به حکمران سامانی دیر نپایید. سال ۳۲۸ هجری/۹۴۰

میلادی، یکی از مخالفان نصر بن احمد به نیشابور دست یافت و میر ماکان سر از فرمان امیر خود باز کشید و در گرگان به سپاه سردار نو خود پیوست، ولی دیری نگذشته در سال ۳۲۹ هجری/۹۴۱ میلادی در نبردی کشته شد.^{۲۱}

چند سال بعد از این وقایع بر اثر تشنجات و درگیریها در ملک سامانیان، رودکی به سببی از دربار امیر رانده شد و در عسرت و بینوائی چند سال آخر زندگی خود را سپری نمود. در این تنهایی و افتادگی، شاعر قصیده‌ای انشا می‌کند که آن وداعنامه او بود با زمان و همزمانان. در این سرود واپسین، رودکی از دو مرحله زندگی خود در این خاکدان گذران یادآور می‌شود. یکی روزگار جوانی که صورت زیبا و نیروی سرشار جسمانی او رمز زندگی سبز و خرم بود:

همی چه دانی ای ماهروی مشکین موی
که حال بنده از این پیش بر چه سامان بود
به زلف چوگان نازش همی کنی تو بدو
ندیدی آن گه او را که زلف چوگان بود
شد آن زمانه که رویش به سان دیبا بود
شد آن زمانه که مویش به سان قطران بود^{۲۲}

مرحله دیگری که از روزگار خود، شاعر در این قصیده یاد می‌کند، دوران بزرگی و نعمت اوست که از آل سامان به وی عطا شده بود. در این مورد او از واقعه فراموش ناشدنی انعامات امیرخراسان و میر ماکان یادآور می‌شود. چنین تصوراتی پیش می‌آید که در این لحظه مدیحه «بوی جوی مولیان» در گوش شاعر صدا می‌داد و بوی سبزه‌های مولیان به مشام می‌رسید و یار و دوستان دور مانده در نظر جلوه‌گر می‌شدند. در هر صورت، می‌توان گفت که این مدیحه شاید از سروده‌های آخرین و رودکی باشد. گویی امروز وقتی که شعر رودکی را می‌خوانیم، از تمام ابیات او این بیت شنیده می‌شود:

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی

پی‌نوشتها:

- (۱) اقتباس از کتاب سعید نفیسی، محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، دوشنبه، ۲۰۰۸، ص. ۳۸۹-۳۹۲
- ۲ همان جا، ص. ۳۹۵-۳۹۶
- ۳ همان جا، ص. ۳۹۶-۳۹۷
- ۴ همان جا، ص. ۳۹۸-۳۹۹
- ۵ رسول هادی زاده، بوی جوی مولیان (مجموعه قصه‌های تاریخی) دوشنبه، ۱۹۸۹، ص. ۳-۲۱
- ۶ محیط زندگی... رودکی، ص. ۶۰۳
- ۷ همان جا، ص. ۳۵۰
- ۸ همان جا، ص. ۶۰۵
- ۹ همان جا، ص. ۵۹۰
- ۱۰ تاریخ بخارا، تألیف ابو بکر محمد بن جعفر النرشخی، ترجمه ابو نصر احمد بن نصرالقبابوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر. به تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران (۱۴۴)، تهران، ۱۳۵۱، ص. ۱۲۷-۱۲۸
- ۱۱ همان جا، ص. ۱۳۰
- ۱۲ همان جا ص. ۱۲۷-۱۲۹، تاریخ هجری مطابق است با ۲۲ دسامبر سال ۹۱۴ میلادی
- ۱۳ دیوان اشعار ابو عبدالله جعفر بن محمد رودکی، متن علمی و انتقادی با کوشش و اهتمام پروفیسور رسول هادی زاده، علی محمدی خراسانی، دوشنبه، ۲۰۰۸، ص (سطر) ۲۵۷-۲۶۰
- ۱۴ همان جا، ص. ۷۲۱-۷۲۶
- ۱۵ محیط زندگی، ص. ۳۵۰-۳۵۲
- ۱۶ دیوان اشعار رودکی، ص. ۴۱-۴۴
- ۱۷ همان جا، ص. ۱۵۹۳-۱۵۹۴
- ۱۸ همان جا، ص. ۹۸۶-۱۰۰۰
- ۱۹ محیط زندگی.. رودکی، ص. ۳۹۲
- ۲۰ دیوان اشعار رودکی، ص. ۱۰۸۳-۱۰۹۲
- ۲۱ محیط زندگی، ص. ۳۵۴
- ۲۲ دیوان اشعار رودکی، ص. ۲۱۵-۲۲۰